



پیغام عشق

قسمت سیصد و هفتاد و هشتم





با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان گنج حضور

نکاتی چند از برنامه ۸۷۰ غزل ۵۹۲

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

✿ اگر چرخ وجود من ازین گردش فرو ماند

بگرداند مرا آن کس که گردون را بگرداند

✿ اگر من با نظاره گر بودن به سکون خودم واقف شوم و با آمد و شد چیزها و فرم‌های گذرا یا به سبب همانیده شدن با آن فرم‌های آفل به چرخش فکرهایم نیفتم و مرکز عدم را در خودم شناسایی کنم و از آن جا اداره شوم و تبدیل شوم به آن سکون درونم، برای همیشه اداره‌ی من به دست زندگی خواهد افتاد و زندگی به منظور خلقت در من می‌رسد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

✿ اگر این لشکر ما را ز چشم بد شکست افتد

به امر شاه لشکرها از آن بالا فرود آید

✿ و اگر این لشکر حضور و هشیاری درون انسان به وسیله‌ی همانیدگی‌های جدید و یا من‌ذهنی خودمان و دیگران مورد حمله قرار گیرد در صورتی که تمرین فضاگشایی کرده باشیم و ابزار حضور که زندگی در اختیار ما قرار داده که یکی از مهمترین آن‌ها هم‌نشینی با بزرگان و قرین کردن زندگی و انسان‌های به حضور رسیده با خود است را در دست داشته باشیم و در مسیر زنده شدن باشیم خود زندگی نیروهایش را به شکل برکاتش که همان خرد و هدایت و قدرت و حس امنیت و شادی اصیل و هزاران برکت دیگر است به کمک ما خواهد فرستاد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

✿ اگر باد زمستانی کند باغ مرا ویران



بهار شه‌ریار من زدی انصاف بستاند

🌸 وزیدن باد زمستانی من ذهنی از دوران نوجوانی در من شروع به وزیدن کرده است و باغ حضورم را که پر از برکات و شادی زندگی بود را یخ‌زده و منجمد کرده است، اما اگر با فضاگشایی و تسلیم دوباره باد بهاری در من شروع به وزیدن کند و بهارم از سر گرفته شود و اجازه دهم عدل و داد زندگی در من به جریان افتد و چهار بعدم شروع به شکوفا شدن می‌کند. و زندگی این‌گونه داد مرا از من ذهنی می‌ستاند و عدلش را به نمایش می‌گذارد، یعنی من متوجه عدل زندگی می‌شوم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

🌸 شمار برگ اگر باشد یکی فرعون جباری

کف موسی یکایک را به جای خویش بنشاند

🌸 اگر همانیدگی‌های من و سوهایی که رفته‌ام و همچنین انرژی ساطع شده از من‌های ذهنی اطرافم به تعداد برگ درختان عالم باشد و از شمار بیرون باشد، زندگی با ابزارهای خودش که از طرفی دادن درد به من و من‌های ذهنی، و از طرفی ریختن برکاتش به چهار بعد انسان است به وسیله‌ی فضاگشایی‌اش، تمامی این انرژی‌های مخرب را خودش پاکسازی می‌کند و همه را مقهور خودش می‌گرداند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

🌸 مترسان دل مترسان دل ز سختی‌های این منزل

که آب چشمه‌ی حیوان، بتا هرگز نمیراند

درست است که راه زنده شدن به عشق بدون چالش نیست و معمولاً انداختن همانیدگی‌ها یک شبه ممکن نیست، اما خود عشق و زندگی پیشوای ماست و خودش ما را هدایت می‌کند و با هر فضاگشایی آب هشیاری در ما جریان پیدا می‌کند و به



ما حیات ابدی می‌بخشد و اجازه نمی‌دهد ما در تاریکی ذهن بمیریم. به هر حال سختی‌های زندگی با من ذهنی بسیار خطرناک است اما چون ما به دردهای من ذهنی خو گرفته‌ایم، فکر می‌کنیم این دردها لازمی زندگی است و طبیعی است که این همه در رنج و عذاب زندگی کنیم. اما بعد از مدتی کار روی خود آرامش زیر فکرهایمان به ما نوید امنیت و آرامش ابدی را می‌دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

☀️ رَآیْنَاکُمْ رَآیْنَاکُمْ وَاخْرَجْنَا خَفَايَاکُمْ

فَإِن لَّمْ تَنْتَهُوا عَنْهَا فَإِنَا وَايَاکُمْ

شما را دیدیم، شما را دیدیم. و آن چه را که نهان کرده بودید، بیرون آوردیم. اگر از آن باز نایستید، ماییم و شما هربار که مرکزمان را عدم می‌کنیم، زندگی به ما دسترسی پیدا می‌کند و چون از جنس او هستیم او می‌تواند ما را ببیند و می‌تواند در ما خودش را بیان کند و آن وقت از مرکز عدم ما مانند چشمه‌ای جوشان برکات زندگی مثل شادی بی‌سبب و آفرینندگی و پویایی و سکون و آرامش و امنیت و هدایت و قدرت و توانایی و خرد و هزاران برکت دیگر بالا می‌آید و زندگی به ما می‌گوید اگر مرتب به فضاگشایی ادامه دهید و قضاوت و مقاومت به اتفاق لحظه را به صفر برسانید و این فضا گشوده و گشوده‌تر شود تنها چیزی که باقی می‌ماند یکتایی و وحدت با زندگی است و برای همیشه به او زنده می‌شویم و روی پای زندگی می‌ایستیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

☀️ وَإِن طُفَّتُمْ حَوَالینَا، وَأَنْتُمْ نُوْر عینَانَا

فَلَا تَسْتِيْأَسُوْا مِنَّا، فَإِنَّ الْعِیْشُ أَحْيَاکُمْ

اگر گرداگرد ما طواف کنید در حالی که نور چشم مایید. از ما نومید مشوید که عیش زنده‌تان می‌کند.



ای انسان‌هایی که طلب زنده شدن به زندگی را دارید و نورافکن را روی خودتان انداخته‌اید و همواره بر گرد زندگی می‌گردید تا با نور زندگی خودتان را بازبینی کنید و با دید زندگی، و آگاهانه زندگی می‌کنید، ناامید و نگران نباشید، خود زندگی شما را زنده می‌کند و یاری او همیشه با شماست، پس به فضاگشایی و کار روی خود ادامه دهید.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۹۲

🌻 شکسته بسته تازی‌ها، برای عشق بازی‌ها

بگویم هرچه من گویم، شهی دارم که بستاند

🌻 چو من خود را نمی‌یابم سخن را از کجا یابم؟

همان شاهی که داد این را، همو شمعم بگیراند

در فضای یکتایی شاه زندگی هرچور که من صحبت کنم، آن را از من می‌خرد، چون می‌داند که درد زنده شدن به او را دارم و سرگرم دنیا نیستم و از من ذهنی غافل شده‌ام و بیخود شده‌ام. زندگی می‌داند من بیخود شده از خویش به دنبال بازی با کلمات برای جلب توجه نیستم و حدیث عشق را هم خود او در جان من انداخته است و خودش هم کلمات مناسب را جفت‌وجور می‌کند. وقتی خودش نور عشق را در جانم روشن کرده است.

باسپاس فراوان

فاطمه گلپایگان



شادی بی سبب

چرا من شادی بی سبب را احساس نمی‌کنم؟

سؤالی که ممکن است پس از مدتی کار روی خود، ما را به چالش دعوت کند و تلاش برای اثبات آن ما را به بی‌راهه و ناامیدی کشاند و از ادامه دادن کار روی خود باز دارد و با خود بگوییم چون من شادی بی سبب را احساس نمی‌کنم پس این برنامه، یعنی برنامه گنج حضور روی من کار نمی‌کند.

واژه‌ها و عبارات، علاوه بر مفهوم اصلی خود یک مفاهیم ثانویه و تعریف شده‌ای را حمل می‌کنند و ذهن به واسطه آن بار معنایی، شرطی شده و هر چیزی را در یک قالب مشخص تأیید یا رد می‌کند.

آن چه که ذهن آن را شادی می‌خواند شاید یک عکس‌العمل شرطی شده و یک سری رفتارهای خاص اجتماعی ست مثل خندیدن، رقصیدن، پای کوبی کردن، به وجد آمدن، حس خوب داشتن، لطیفه گفتن و مزاح کردن و خنداندن دیگران باشد؛ در حالی که شادی ذهنی با شادی اصیل زندگی فرق دارد.

(۱) شادی بی سبب همان انرژی ست که در اعماق وجود ما می‌جوشد و به صورت‌های مختلف خودش را نشان می‌دهد و هرکسی به صورتی آن را تجربه می‌کند.

(۲) شادی بی سبب همان حس رضایت‌مندی کامل ما در این لحظه است.

(۳) شادی بی سبب همان مستی زندگی ست که منجر به شناسایی همانیدگی‌ها شده و ما را وادار به انداختن آن‌ها می‌کند.

(۴) شادی بی سبب جوشش خردی ست که از فضای گشوده شده، راه‌بین ما می‌شود و به ما قدرت تشخیص و تمییز می‌دهد.

(۵) شادی بی سبب نیرویی ست که ما را ترغیب به فضاگشایی می‌کند.



۶) شادی بی سبب همان دیدی ست که دلیلی برای مقاومت و ستیزه با فرم این لحظه نمی شناسد و ما را به پذیرشِ اتفاق این لحظه دعوت می کند.

۷) شادی بی سبب همان حس امنیت، قدرت و ثباتی ست که ما را به پرهیز، صبر، رهاکردن رنجش ها و دردها دعوت می کند.

۸) شادی بی سبب همان زندگی پویا و جاری ست که ما را از جهان بیرون بی نیاز کرده، توقع و انتظار را به صفر می آورد، دیگر تأیید و توجه نخواسته و از هیچ انسان یا وضعیتی زندگی نمی خواهد.

۹) شادی بی سبب همان حس سپاسگزاری و قدر چیزها را دانستن است. همان عاملی ست که ما را به رعایت قانون جبران و ادار می کند.

۱۰) شادی بی سبب همان شکری ست که در تک تک سلول های ما مرتعش است.

۱۱) شادی بی سبب همان نیرویی ست که ما را تشویق می کند عقل و دانش شرطی شده را کنار گذاشته و در مقاومت و قضاوت صفر باشیم.

۱۲) شادی بی سبب همان خاموشی ذهن، سکوت، سکون، تواضع، لطافت، مهربانی، بخشش و انعطاف توست.

۱۳) شادی بی سبب همان لذت درد هشیارانه کشیدن است. از آتش دردها رد شدن و با حضور ناظر به بهشت یکتایی این لحظه وارد شدن است.

۱۴) شادی بی سبب رها کردن گذشته و بی ارزش دانستن آینده توهمی و قربین شدن با زندگی در این لحظه است.

۱۵) شادی بی سبب صدای پرندگان را شنیدن، نسیم صبحگاهی را حس کردن، فرزند خود را در آغوش گرفتن، به صدای او گوش کردن و نیاز واقعی او را فهمیدن است.



۱۶) شادی بی سبب یقین داشتن به قانون قضا، جدی نگرفتن اتفاقات، بازی کردن با بازی زندگی بر سر انداختن همانیدگی هاست.

۱۷) شادی بی سبب، من ذهنی را باختن است.

۱۸) شادی بی سبب ایمان واقعی به قدرت «کن فکان؛ بشو و می شود» زنده شدن و زنده بودن در این لحظه ابدی ست.

۱۹) شادی بی سبب عشق است و عشق، یکی شدن آگاهانه با زندگی و رها کردن همانیدگی ها و دل خوش نبودن به آن هاست و در جهت هرچه پیش تر بهتر، زندگی را نباختن است.

۲۰) شادی بی سبب تجلی فکر و عملی ست که از فضای گشوده شده به انجام می رسد.

۲۱) شادی بی سبب ساعت ها پای برنامه گنج حضور نشستن، تعهد داشتن، خود را به حساب آوردن و «نمی دانم» را زندگی کردن است.

۲۲) شادی بی سبب یک آغاز بی پایان، یک شروع دوباره، و یک اتصال آگاهانه با ذات شادی اصیل زندگی در این لحظه ابدی ست.

با تشکر: بهار



طبلِ غزا کوفتند

غزل ۳۰۱۳ که در برنامه ۸۷۱ گنج حضور تفسیر شد، حال و هوایی پر از حرکت، پویایی و قوت قلب دارد. به نظر می‌رسد مسیر تبدیل هشیاری ابعاد بی‌شماری دارد. و این غزل آن بعدی را در بر می‌گیرد که حالت مصاف کردن و زورآزمایی را نشان می‌دهد. تابلویی که در آن ما به عنوان هشیاری مثل یک جنگ‌جوی بسیار قوی و شجاع حرکت می‌کنیم. زمانی که من ذهنی در آن واحد چندین الگوی دردساز را بالا می‌آورد و با خنجر ملامت خود به سمت ما حمله می‌کند و می‌گوید ببین چه قدر بدبختی، این همه روی خودت کار کردی ولی هنوز از پس من بر نمی‌آیی. یکی از پیغام‌های این غزل این است که مولانا به ما مدل عمل کردن می‌دهد.

می‌گوید بلند شو، تو می‌تونی، قد علم کن در برابر همانیدگی‌ها، گرز پولادین را بی‌این که از همانیدگی‌ها اجازه بگیری بر سرشان بکوب. عشق شمس‌الدین، مهمترین نیرو در جهان با ماست.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

طبلِ غزا کوفتند، این دم پیدا شود

جنبش پالایی، از فرس تازی

مولانا از حرکت می‌گوید و از جنبش جان.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

در حرکت باش از آنک، آب روان نفسرد

کز حرکت یافت عشق سر سراندازی

جنبش جان کی کند صورت گرمابه‌یی؟

صف شگنی کی کند اسب گداغازی



اما حرکت چیست؟ جنبش جان چیست؟

زندگی این لحظه با به وجود آوردن چالش‌ها برای ما فرصت فضاگشایی، شناسایی و تبدیل هشیاری فراهم می‌کند. ولی استفاده از این فرصت‌ها و در نتیجه آن تبدیل از حرکت حاصل می‌شود. این حرکت خودش را از طرفی در این نشان می‌دهد که ما کارهای عملی بیرون و تصمیم‌گیری‌های مربوط به آن را از روی ترس من‌ذهنی عقب نیندازیم. عمل نکردن از روی ترس من‌ذهنی با اتقو یعنی پرهیز هشیارانه متفاوت است. من‌ذهنی از مواجه شدن با چالشی که زندگی این لحظه در برابرش گذاشته فرار می‌کند و این کار در غزل با نماد روباه بیان می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

بازی شیران مَصفاف، بازی روبه گریز

روبه با شیرِ حق کی کند انبازی؟

آیا وقتی چالشی می‌آید به سوراخِ موش فرار می‌کنیم و از من‌ذهنی‌مان محافظت می‌کنیم که نکند دردش بیاید یا این که با اتکا به شیر که نماد زندگی زنده در درون ماست بر ترس غلبه کرده و در برابر چالش، قد علم می‌کنیم.

کلمه "جنبش جان" و همچنین "این دم" این پیغام را می‌دهند که حرکت اصلی مربوط به حالت و فضای درونی ما در این لحظه می‌باشد. آیا من این لحظه به سوراخِ موش فرار کرده‌ام یا مثل شیر در برابر تحریکات و تهدیدات من‌ذهنی قد علم کرده‌ام؟ و این در نفسی که این لحظه می‌آید و می‌رود برگزار می‌شود. در هر نفس یک زورآزمایی بین هشیاری فضاگشا و فکرهای همانیده برگزار می‌شود. و هر لحظه کار ما این است که به صورت شیرِ زندگی از روی فکرهای شرطی شده بلند شویم و فضا را باز کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۲۷

پس بنه بر جای هر دم را عوض



تا ز وَاَسْجُدْ وَاَقْتَرِبْ يَابِي غرض

مولانا ما را از قبل آگاه می‌کند که در این مصاف یا جنگ مقدسِ درونی چه اتفاقی خواهد افتاد.

می‌گوید:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

می‌زن و می‌خور چو شیر، تا به شهادت رسی

تا بزنی گردنِ کافرِ آبخازی

می‌زن و می‌خور چو شیر: یعنی با پندارِ کمال جلو نرو، وقتی مثل شیر جلوی همانیدگی‌ها قد علم می‌کنی و دید آن‌ها را رد می‌کنی ممکن هست که چند تا مشت هم بخوری و دردت هم بیاید و این هیچ اشکالی ندارد، اصلاً ناامید نشو، ادامه بده و مطمئن باش این بهترین کار است و نهایتاً تو به صورتِ زندگی، گردنِ همانیدگی‌ها را می‌زنی و زنده می‌شوی. ممکن است نتونی کاملاً فضا را باز کنی و در لحظاتی فضای درونت را غم اشغال کرده باشد ولی همچنان هر چی می‌تونی برای فضاگشایی تلاش کن و از درد کشیدنِ من‌ذهنی‌ات خوشحال باش.

به من‌ذهنی‌ات بگو:

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۳۳

تو مکن تهدید از کُشتن که من

تشنه زارم به خونِ خویشتن

اگر من‌ذهنی جهان بیرون یا رفتارِ انسان‌های دیگر را مقصر می‌کند به او بگو:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۱۴۴



گیر که خار است جهان گزدم و مار است جهان

ای طرب و شادی جان گلشن و گلزار تو کو

در بیت اول غزل ۳۰۱۳ مولانا میگوید:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۱۳

یار در آخر زمان کرد طرب سازی

باطن او جدّ جد، ظاهر او بازی

هرآنچه که ما با پنج حس مان تجربه می کنیم، از جمله درد کشیدن یا خوشحال شدن من ذهنی جزو ظاهر است. و باطن خود زندگی ست. کلمات "جدّ جد" و "بازی" می گویند، آنچه که برای تو با هشیاری جسمی جدی است، آن جدی نیست بلکه تنها یک بازی است، ظاهر آفل است و هر لحظه تغییر می کند اما یک باطن و مقصود بسیار جدی وجود دارد که آن تبدیل هشیاری تو می باشد.

در غزل ۱۶۵۵ می گوید:

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۶۵۵

کی شود بحر کیهان زیر خاشاک پنهان؟

گشته خاشاک رقصان، موج در زیر و در بَم

تو باید با فضاگشایی اجازه دهی زندگی، ظاهر تو را برقصاند و با زنده کردن تو به خودش طرب سازی کند یعنی شادی اصیل را به کائنات جاری کند. در این ساز و کار لازم است که تو مثل شیر شجاع و مثل اسب یک جنگ جو پر از حرکت باشی. اما شجاعت و حرکت هشیاری، آن غرور و سروصدایی نیست که من ذهنی می شناسد. بلکه آن شجاعت و حرکت اتفاقاً خودش را در سکون و سکوت، در رضا و تواضع، در اشکسته دستی و اعتماد کامل به زندگی نشان می دهد، در



این که اختیار را کاملاً به دست زندگی بدهیم و در بیرون با خرد زندگی بهترین عمل را انجام دهیم. آن چه که برای شیر بودن احتیاج داریم دیده سیر است، یعنی این که ما نخواهیم چیزی از جهان که آن را در ذهنمان مجسم کرده ایم، مثلاً اتفاقی در آینده به ما زندگی و خوشبختی بدهد. هر چه قدر دیده ما سیرتر می شود، طرب و شادی زندگی بیشتر از درون ما می تابد. وقتی که ما در مسیر زنده شدن قدم برمی داریم، می توانیم با انکار پندار کمال بپذیریم که هنوز دیده کاملاً سیر ندارم ولی همه تلاشم را می کنم تا دیده ام هر روز سیرتر شود و از این که می توانم تجربه کنم که نیازمندی ام به جهان روز به روز کمتر می شود شکرگزار باشم. به تهدیدات من ذهنی بگویم آن چه که تو از نیازمندی به این جهان و تجسمات ذهنی نشان می دهی دروغ است.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۳۴

خود ندارم هیچ، به سازد مرا

که ز وهم دارم است این صد عنا

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۳۹

نعره لاضیر بر گردون رسید

هین بپر که جان ز جان کندن رهید

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۳

دیده سیر است مرا، جان دلیر است مرا

زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم

با احترام، سارا از آلمان



با سلام خدمت پدر معنوی و سایر دوستان گنجِ حضوری ام 🌿

تشکر می‌کنم از پدر معنوی ام، جناب آقای شهبازی به خاطر زحمات بی‌وقفه‌اشان و بقیه دوستان گنجِ حضوری ام که با پیام‌های معنوی‌اشان، زندگی و حال و هوای مرا عوض می‌کنند و مرا در مسیرِ حضور و زنده شدن به خداوند، قرار می‌دهند. در این تحقیق می‌خواهم ابیاتی از مولانا، در مورد دام، دانه و فتنه‌های من‌ذهنی را با شما دوستان، مرور کنم تا با تکرار این ابیات ناب، در شناسایی فتنه‌های من‌ذهنی، بیدارتر و هشیارتر گردیم.

🌸 مولوی، مثنوی، دفتر اول، ابیات ۳۷۴ تا ۳۷۶

صد هزاران دام و دانه‌ست ای خدا 🌿

ما چو مرغِ حریص و بی‌نوا

دم‌به‌دم ما بسته‌ی دامِ نُویم 🌿

هر یکی گر باز و سیمرغی شویم

می‌رهانی هر دمی ما را و باز 🌸

سویِ دامی می‌رویم ای بی‌نیاز

در مسیرِ حضور و زنده شدن به خداوند، دام‌های فراوانِ من‌ذهنی وجود دارد و ما هم اگر متصل به خداوند و مراقب نباشیم، ضعیف و ناتوان هستیم و هر لحظه گرفتار دام جدیدی از من‌ذهنی می‌شویم، هرچند هم که نورِ حضور بر جان ما تابیده باشد. و ای خداوند، شما با رحمتِ خود ما را از این فتنه‌های من‌ذهنی، نجات می‌دهی. باز دوباره، ما خودمان را گرفتار می‌کنیم.



🌸 مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۳۱ تا ۳۴

🍃 تو خلیلِ وقتی ای خورشیدهُش

این چهار اَطيَارِ رَه زَن را بَکُش

🍎 زانکه هر مرغی از این‌ها، زاغ و ش

هست عقلِ عاقلان را دیده کش

🌸 چار وصفِ تن چو مرغانِ خلیل

بَسْمِلِ ایشان دهد جان را سبیل

🌸 ای خلیلِ اَندرِ خلاصِ نیک و بد

سر بېرُشان، تا رَهْدِ پاها ز سَد

ای انسان، تو که دنباله رویِ خداوند و هُشیاریِ اصیل هستی، گرفتارِ دام‌هایی که شما را از مسیرِ حضور، دور می‌کنند، نشو. چرا که هر هم‌هویت‌شدگی، عقلِ حُضور را از انسان می‌گیرند و آن آبِ حُضورِ که انسان به‌وسیله مراقبت به‌دست آورده است، خشک می‌کنند. ای انسان، تو هم برایِ رهایی از قضاوت و نیک و بند کردن، از حیل‌های من‌ذهنی دوری کن تا از آفت‌های من‌ذهنی در امان باشی.

🌸 مولوی، مثنوی، دفتر ششم، آیات ۳۷۸ و ۳۷۹

🍃 این جهانِ دام است و دانه‌ش، آرزو

در گُریز از از دام‌ها، روی آر، زو

🍎 چون چنین رفتی، بدیدی صد گُشاد



چون شدی در ضدّ آن، دیدی فساد

هر هم‌هویت‌شدگی، مانند دامی ست که ثمره آن، آرزو و رفتن به زمان است. بنابراین از این دام‌ها دوری کن و به فضای یکتایی و حضور برو. و هر وقت از هم‌هویت‌شدگی‌ها دوری کردی، هزاران برکت و خرد ایزدی، وارد چهار بعدِ شما می‌گردد. ولی اگر دوری نکردی و هم‌هویت‌شدگی‌هایت را زیاد کردی، هزاران بلا و بیچارگی، خواهی دید.

🌸 مولوی، مثنوی، دفتر ششم، آیات ۳۸۳ و ۳۸۴

👉 دم به دم چون تو مراقب می‌شوی

داد می‌بینی و داور، ای غوی

👉 ور ببندی چشم خود را ز احتجاب

کار خود را کی گذارد، آفتاب

وقتی که ما هر لحظه ساکن در این لحظه می‌شویم و فضاگشایی می‌کنیم، خرد و دم ایزدی، دریافت می‌کنیم؛ چون ما گمراه هستیم و چاره‌ای جز تسلیم و فضاگشایی نداریم. و اگر چشممان را ببندیم و در اطراف اتفاقات این لحظه فضاگشایی نکنیم و هم‌هویت‌شدگی‌هایمان را زیاد کنیم، خداوند هر لحظه کار خودش را می‌کند و برکات خودش را می‌فرستد؛ در صورتی که ما به خاطر هم‌هویت‌شدگی‌ها، قادر به دریافت آن نیستیم.

و در آخر تحقیق از خداوند می‌خواهم که به ما قدرت تسلیم و فضاگشایی، عنایت بفرماید تا بدین وسیله از هر دام و دانه‌ای و از هر فتنه من‌ذهنی، نجات پیدا کنیم.

والسلام

🙏 ارادتمند شما، جعفر هستم از شیراز



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Shahbazi@rapidtest.com